## **انواع حیاء (1)**

**قال الله تبارک و تعالی: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً». (**نحل: 97**)**

ایجاد انگیزه

بحث ما تحت عنوان «اخلاق معاشرت» است. این‌که چگونه بايد باهم برخورد کنيم؟ چگونه بايد رفت و آمد کنيم؟ حد روابط زن و مرد چيست؟ حد مهماني چيست؟ حد عيادت از بيمار چيست؟ حد رابطه فرزند با پدر و مادر چيست؟ این‌ها مباحثي است که تحت عنوان معاشرت مورد بحث قرار می‌گیرد.

بشر در اين قرن و در اين سال‌ها در زمینه‌های مختلفي پيشرفت داشته است، بشر به کرات فرود آمده، به اوج فضا دست يافته، دانشمندان قعر اتم را شکافتند و به انرژي هسته‌ای دست يافتند، در پزشکي پیشرفت‌های شگرف و عميقي صورت گرفت تا آنجا که الآن شبیه‌سازی صورت می‌گیرد و می‌توانند براي بدن انسان شبيه و لوازم‌یدکی بسازند. بشر در علوم انساني، تجربي، سياسي و فضايي پیشرفت‌های زيادي داشته است. الآن کارخانه‌هایی است که بدون دخالت دست و فقط با رباط‌ها از راه دور اداره می‌شوند، اين همه پيشرفت در فضا، اتم، طب، مهندسي، دامداري و کشاورزي صورت گرفته است! الآن میوه‌ها يا محصولاتي را که وزنش بايد 100 گرم باشد، گاهي به 5 کيلو هم می‌رسانند؛ و افزايش وزن می‌دهند. بذري که مثلاً بايد مقدار محدودي ثمره داشته باشد با اصلاحات، ثمرش را به چندين برابر می‌رسانند. با همه‌ی اين پیشرفت‌ها اما در يک موضوع و در يک حوزه پس رفت و تنزل داشت و آن حوزه‌ی اخلاق اجتماعي است. شما می‌بینید بشري که به کرات راه يافته هنوز نتوانسته مشکل روابط را حل کند، جنايت، قتل، زنا، فحشا، طلاق، اعتياد و مواد مخدر در حال پيشرفتند. بشر در اين زمينه از يک طرف پيشرفت کرده است؛ انواع مواد مخدر را توليد کرده اما در برخورد با مواد مخدر به جاي پيشرفت تنزل پيدا کرده است. هنوز در هزاره سوم ميلادي هستيم قرن اکتشافات. هنوز آمار طلاق در جامعه و کشورها بيداد می‌کند، آمار فحشا بيداد مي­کند، چقدر روابط اجتماعي در جوامع درهم ريخته است! چقدر مردم از اين ناحيه گرفتارند! شما ببينيد يکي از دلايلي که اين روزها کاسبي اين رمال­ها و طلسم کننده­ها و جادوگرها و دعانویس‌ها رونق گرفته -که همه­ي این‌ها از نظر اسلام مردود است- يکي از دلايلش همين است. گاهي انسان می‌بیند در اين باندهاي رمالي، طلسم و جادو و جن‌گیری، انسان­هايي می‌آیند که باسواد و بافرهنگ هستند. این‌ها به يک پناهگاهي مراجعه می‌کنند که هيچ مبنايي ندارد، چرا؟ چون نياز دارند. مي­گویند همه‌جا رفتم و نتيجه نگرفتم. شايد اين رمال يک طلسم بدهد، اختلافم حل شود. شايد اين دعانویس، دعايي بدهد، کاري انجام بدهد که مشکلم حل شود. چرا سر اين افراد شياد شلوغ است؟ چرا سر اين افراد با این‌که گاهي مرتکب فحشا و جنايت می‌شوند شلوغ است؟ دليلش نياز است. آن‌کسی که صنم می‌پرستد دنبال صمد است، اشتباهي سراغ صنم می‌رود. بچه­اي که به او پستانک می‌دهند دنبال شير است، از حس شيرخواري­اش سوء استفاده می‌کنند و پلاستيک در دهانش مي­گزارند. از حس پرستش بشر سوء استفاده مي­کنند و بت را مقابلش مي­گذارند. از حس نياز او سوء استفاده مي­کنند، دليل آن اين است که بشر در اين زمينه به بن‌بست رسيده و نتوانسته است از راه­هاي طبيعي مشکلش را حل کند. قرآن کريم در سوره جن آیه‌ی ششم روي این‌گونه راه‌کارها خط بطلان کشيده و مي­فرمايد «**وَ أَنَّهُ كانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِن**‏» بعضي از انسان­ها به جن پناه مي­برند و مي­گويند جن استخدام کنيم تا از اين طريق مشکلمان را حل کنيم. «**فَزادُوهُمْ رَهَقا**» (جن: 6) همه­اش باطل است «**رهق**» يعني باطل، يعني کفر آميز، قرآن مي گويد همه اين راه­ها اشتباه است. چرا قرآن را رها کرديد؟ «**وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ**» (اسراء: 82) چرا احاديث نوراني اهل بيت را رها کرديد و دنبال شياد و رمال مي­گرديد؟ شخصي آمد خدمت پيامبر (صلی­الله­علیه­و­آله) و گفت یا رسول الله! وقتي ما بيمار مي­شويم در جزيره­اي ساحري است که پيش او مي­رويم. او کارهاي عجيب و غريبي انجام مي­دهد و گاهي هم نتيجه مي­گيريم و مشکل حل می‌شود. پيامبر (صلی­الله­علیه­و­آله) فرمودند: «**مَنْ مَشَى إِلَى سَاحِرٍ أَوْ كَاهِنٍ أَوْ كَذَّابٍ**» هر کس قدمي بردارد و در خانه ساحر و کاهن و صاحب طلسم و اين راه­هاي خرافي برود، خدا و قرآن را تکذيب کرده و فرمود: «**يُصَدِّقُهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ**» (وسائل الشیعه، ج 17، ص 150؛ بحارالانوار، ج 76، ص 212) بعضي­ها امام صادق (علیه­السلام) و اهل بيت (علیهم­السلام) و کلمات نوراني و آيات قرآن را رها مي­کنند و سراغ اين راه­هاي غلط و نادرست مي­روند. اگر اخلاق معاشرت در جامعه از بين برود نتيجه­اش سقوط است، نتيجه­اش بدبختي و هلاکت است.

متن و محتوا

### معرفي شش درد توسط پيامبر

روايت زيبايي از پيامبر اکرم از کتاب «کنزالعمل» که از منابع اهل سنت است نقل می کنم بنابر نقل، يکي از اصحاب می­گوید رسول خدا در جمع مردم فرمودند: «**انه سیصیب أمتی داءُ الأمَم**» روزي مي­رسد که مردم به درد اجتماعي مبتلا می‌شوند؛ داءُ الامم. گاهي درد فردي است و گاهي اجتماعي است. يک وقت کسي سرطان دارد و اين درد فردي است. يک وقت کسي بيماري کليه يا سر درد و ميگرن دارد این‌ها درد شخصي است، اما زماني مي رسد که امت من مبتلا به درد اجتماعي می‌شوند. «**قالوا و ما داءُ الأمَم؟**» کسي بلند شد و گفت يا رسول الله درد امت ديگر چيست؟ درد اجتماعي چيست؟ حضرت فرمودند: «**الاشَرَ و البَطَرَ و التَّنافُشَ بالدُّنیا وَ التَّباعُدَ و التَّحاسُدَ حَتّی یَکُونَ البَغیَ ثم الهَرَجَ**» (پیام پیامبر، ص 212). شش چيز درد امت من است: «**أشَرَ**» يعني نافرماني يعني لغو و بيهودگي، «بَطَرَ»؛ يعني ناسپاسی و ترک شکر، «**تکاثر**»؛ یعنی مسابقه­ی ثروت اندوزی، «**تن**افُس»؛ یعنی هم چشمي در به دست آوردن امور دنيا، «**تباعُد**» يعني دوري گزيدن از هم ديگر يعني بغض و کينه. «**تحاسد**»؛ يعني حسادت ورزيدن به هم. نتيجه­ي اين شش تا چيست؟ «**حتي يکون البغي**»؛ يعني ظلم، يعي استعمار شدن و حکومت کردن ستمگران. يعني ملت­ها و حکومت­ها استعدادهايشان را فراموش می‌کنند. این‌که علما و بزرگان ما، مثل مرحوم کليني، مرحوم صدوق، شيخ حرعاملي و مرحوم مجلسي (ره) هميشه مقيد بودند که بخشي از کتاب­هايشان را تحت عنوان آداب معاشرت بگذارند از اين جا ناشي می‌شود. در کافي يک کتاب الشعره داريم. «**عشره**» يعني معاشرت. در وسائل الشيعه و بحار بخش مستقلي چاپ شده است. مرحوم صدوق يک کتاب مستقل درباره­ي آداب برخورد، آداب رفت و آمد، آداب مصاحبت و گفت و گو دارد. امروزه در جامعه­ي ما مرز رابطه­ها شکسته، رايطه­ي پدر و فرزند به هم ريخته است. رابطه­ي زن و شوهر به هم ريخته است. دوستي­ها مرز ندارند. ضابطه­ها از بين رفته! و رابطه جاي آن را گرفته. ازدواج يک ضابطه است که کاهش پيدا کرده. برقراري يک ارتباط خياباني رابطه است که افزايش پيدا کرده. هر کجا ضابطه پايين آمده رابطه بالا می‌رود. هر کجا ضابطه کمرنگ شد رابطه پررنگ می‌شود. به نظر من جا دارد که يکسال به اين بحث پرداخته شود. ما از آداب اسلامي معاشرت دور شده­ايم. کلمه­ي معاشرت، مصاحبت، مرافقت در قرآن آمده است: «**عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوف**‏» (نساء:19)، «**صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا**» (لقمان: 15). تمام اين واژه­ها در قرآن آمده و ما مي­توانيم از آنها استفاده کنيم.

با اين مقدمه­اي ببينم ما چگونه معاشرت­هايمان را منطبق بر قرآن کنيم. آيا واقعا ازدواج­های ما، مهريه­هاي ما، رفت و آمدهاي ما مطابق با ملاک­هاي قرآني و حديثي است؟ ما در اين زمينه روايت و حديث کم نداريم. کتابي با عنوان «**ألف حديث في المؤمن**» است ، هزار حديث درباره­ي مؤمن آورده. ايشان چگونگي راه رفتن مؤمن، نشستن مؤمن، خوابيدن مؤمن، غذا خوردن مؤمن را در احاديث بررسي کرده است. غربي­ها این‌ها را ندارند. اديان ديگر این‌ها را ندارند. اين نويسنده محترم نتوانسته همه را جمع کند. عنوان­هاي کتاب این‌هاست: راه رفتن مؤمن، نشستن مؤمن، غذا خوردن مؤمن، گفت و گوي مؤمن، نگاه کردن مؤمن، وضو گرفتن مؤمن، این‌ها خيلي مهم است. تمام آداب و خصوصيات مؤمن در روايات و آيات و کلمات نوراني رسول خدا حضرت محمد (صلی­الله­علیه­و­آله) و ائمه­ي معصومين (علیهم­السلام) مورد دقت قرار گرفته که بايد به آن توجه شود. ابتدا بحث را از زير بنا شروع کنیم. بحث ما اخلاق معاشرت است؛ اما اخلاق معاشرت زيربناهايي دارد که مربوط به همه جاست. روابط پدر با فرزند، همسر باهمسر، دوست با دوست، ارباب با کارمند، رئيس با مرئوس.

### حياء منشاء تمام ارزش­ها

حياء به عنوان يک ارزش مطرح است. حديث داريم «**الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ**»؛ اسلام عريان است «**فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ**» (کافی، ج 2، ص 46؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 184؛ بحار الانوار، ج 65، ص 281)[[1]](#footnote-1)؛ پوشش اسلام حياست. در حديث آمده: «**الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيلٍ**‏» (مستدرک، ج 8، ص 466؛ تحف العقول، ص 82، بحارالانوار، ج 74، ص 212 قال علی (علیه­السلام)) منشا تمام نيکي­ها، تمام خوبي­ها و ارزش­ها حياست. امروزه حيا در جامعه ما کم شده است حياء غير از خجالت است، حياء غير از تقواست، حياء غير از خوف است، حياء غير از شرم است. ما گاهي به اشتباه حياء را خجالت معني مي­کنيم. در حالي که خجالت يک حالت اضطراري است. مثلاً من وارد جايي مي­شوم و نمي­توانم حرف بزنم خجالت مي­کشم، اين حياء نيست، حياء يک حالت اختياري است. خوف به خاطر عذاب است اما به طور مثال حياء به خاطر عذاب نيست، حيا از ناظر است. تقوا از حرام است اما حياء فقط حرام نيست. حياء صفت ارزشمندي است که مهم­تر از تقوا و خوف و يقين و بلکه پايه و اساس همه­ي این‌هاست. لذا حديث داريم که اگر کسي بخواهد مجسمه­ي حياء را بسازد، «لَو کانَ الحَیاءُ رجلاً لَکانَ صالحاً» (کنزالعمال، 5781، (قال رسول الله (صلی­الله­علیه­وآله))) می‌شود يک شخص صالح. يک حديث ديگر هم داريم که اگر بخواهي حياء را نقاشي کني چه کسي می‌شود؛ «**لَو کانَ الحَیاءُ صُورَۀً لَکانَ حُسَین**» (مئة منقبه، ص 135) می‌شود امام حسين (علیه­السلام). حيايي که مجسمه­اش می‌شود رجل صالح. حيايي که سبب همه­ی کارهاي جميل است. حيايي که پوشش و لباس اسلام است.

 حياء غير از شرع است؛ شايد در جايي شرع اجازه دهد ولي حياء اجازه ندهد. مثلاً کسي در يک اتاق عريان باشد آيا شرعا حرام است؟ خودش هست و تنهايي خودش، عريان خوابيدن شرعاً حرام نيست اما حیاء مي گويد جايز نيست، اين عمل بي حيايي است. در خوابگاه دختران همه دانشجويند و هيچ مردي هم نيست همه دخترند، اجازه دارند در مقابل هم به هر شکلي راه بروند، ولي حيا مي­گويد خانم محترم! با شلوارک کوتاه، با تاب و با لباس کوتاه در خوابگاه دختران هم نچرخيد. چرا؟ چون بي حيايي است ولو شرعاً حرام نيست. براي مرد چقدر پوشش لازم است؟ به اندازه اي که بپوشد. حالا يک مرد با لباس زير و شلوار کوتاه به خيابان بیاید آيا شرعاً حرام است؟ او که پوشش اسلامي دارد به اندازه­ی طبيعي خودش را پوشانده اما اين پوشش بي­حيايي است. لذا حياء اهم از حرام شرعي است. حياء برتر از پوشش است. يک دختر جوان مي تواند صورتش باز باشد؛ اما اگر همين دختر جوان در کلاس يا در مصاحبه­اي صورتش باز باشد آيا اين شرعاً جايز است؟ نا محرم­ها به او نگاه می‌کنند و از صورتش بهره­برداري می‌کنند. شرعاً جايز است که صورت باز باشد اما حياء مي­گويد صورتش را بپوشاند. مي­گويد اگر چه شرع اجازه داده اما شما صورتت را بپوشان. همچنين حيا برتر از موضوع خجالت است. حياء را در فارسي به قول شهيد مطهري نمي­توان معنا کرد. به قول مرحوم مطهري بعضي واژه­ها را در فارسي نمی­­توان معني کرد. در مورد «**بسم الله الرحمن الرحيم**» نمي­توان در فارسي برایش معادل پيدا کني. رحمن که بخشنده و مهربان نيست، يک قسمتي از معنايش است. براي «**الله الصمد**» در فارسي نمي­توان واژه اي پيدا کرد. در زبان عربي گاهي در يک واژه آنقدر معنا نهفته است که اگر بخواهي آن را به فارسي ترجمه کني بايد حدود دو سطر ترجمه اش کني. لذا در کتاب­هاي اخلاقي و روانشناسي حياء را مختلف معنا کرده اند. يکي مي­گويد شرم، شرم که حيا نيست، شرم يک حالت اضطراري است و حيا يک صفت اختياري است. يکي مي گويد تقوي، تقوي از حرام است، ولي حياء گاهي در عرف است ولي حرام نيست. يکي مي گويد خوف، حياء که خوف نيست يک عظمت و ابهت است. لذا درباره بحث شرم بايد دقت کرد، گاهي به مردم مي گوييم حجاب داشته باشيد، حجاب فعل است ولي حياء صفت است. تا شما حياء را جا نيندازيد نمي­توانيد به دختر جوان بگوييد حجاب داشته باش. ما براي حل مشکلي که در بحث حجاب يا در روابط داريم، سراغ فعل مي­رويم و مي­گوييم خانم مويت را بپوشان، چادرت را سرت کن؛ اما اگر حياء را برايش جا انداختي خودش چادر سر می‌کند. اگر در روابط پدر و فرزند وارد شد خودش احترام پدر را رعايت می‌کند. اگر حياء در روابط زن و شوهر وارد شد خود مادر رعايت اولاد را می‌کند؛ و لذا ما اول بايد زيربناهاي معاشرت را درست کنيم و يکي از زيربناهاي مهم معاشرت حياء است.

### اقسام حياء از ديدگاه امام صادق (علیه­السلام)

روايتي از صادق آل محمد (صلی­الله­علیه­و­آله)، پيشواي ششم که در بعضي از منابع مثل «مصباح الشريعه» آمده است. اگر به اين حديث خوب دقت کنيد، اين گفته شده حياء از تقوي، خوف، پوشش، حجاب و رعايت محرمات بالاتر است، روشن می‌شود. امام صادق (علیه­السلام) فرمود: حياء پنج قسم است: «**حَيَاءُ ذَنْبٍ وَ حَيَاءُ تَقْصِيرٍ وَ حَيَاءُ كَرَامَةٍ وَ حَيَاءُ حُبٍّ وَ حَيَاءُ هَيْبَةٍ**». (مستدرک، ج 8، ص 463؛ بحارالانوار، ج 68، ص 336؛ مصباح الشریعه، ص 189)

#### حیاء از گناه

 «**حَيَاءُ ذَنبٍ**»؛ حياء از گناه، يعني این‌که انسان از گناه حياء کند و گناه را مرتکب نشود.

### ياد خدا مانع گناه

عبدالله بين عمر مي گويد در سفر بوديم، به يک گله گوسفند رسيديم، تشنه و گرسنه بوديم. به چوپان گفتم می‌شود يکي از گوسفندان را سر ببري تا ما کباب کنيم و بخوريم. گفت من مالک این‌ها نيستم، این‌ها متعلق به ارباب من است. من فقط چوپانم، این‌ها را آوردم بچرانم. گفتم مي­دانم، پولش را به تو مي­دهم جايگزين کن. گفت اجازه فروش ندارم. گفتم اربابت تعداد این‌ها را مي داند؟ گفت خير، او به من اعتماد دارد، زاد و ولد و جمع و جورکردن و آوردن و بردن اين گوسفندان با من است. گفتم اگر اين چنين است او که متوجه نمی‌شود يک گوسفند را سر ببر تا ما استفاده کنيم و در اين بيابان گرسنه نمانيم، به اربابت هم لازم نيست خبر بدهي. مي گويد ناگهان رنگ چوپان تغيير کرد و گفت «**فأين الله**» پس خدا را چه کنم؟ اگر ارباب نفهمد و تعدادشان را نشمارد خدا را چه کنم؟ اين همان حياء ذنب است. حياء يعني انسان موقع ارتکاب گناه خدا را ناظر بداند. اين حياء از گناه است.

#### حیاء از کوتاهی

 «**حَيَاءُ تَقصِيرٍ**»؛ گاهي انسان از گناه حياء می‌کند ولي گاهي با این‌که معصيت نکرده اما احساس کوتاهي و تقصير می‌کند. مثلاً من بيشتر مي­توانستم در ماه رمضان قرآن بخوانم و نخواندم. من بيشتر مي­توانستم به نمازم توجه کنم و نکردم. من بهتر مي­توانستم بندگي کنم اما بندگي نکردم. حياي تقصير به اين مي­گويند، يعني معصيتي در کار نيست و شايد وظيفه­اي هم نباشد. اين حياء بالاتر از حياي قبلي است. شخصي مي­گويد آمدم خدمت امام مجتبي (علیه­السلام) ديدم سفره پهن است و امام در حال غذا خوردن هستند و مقابل ايشان سگي هم زانو زده و به صورت امام نگاه می‌کند؛ و امام هر لقمه­اي را که خودش ميل می‌کند لقمه دوم را جلوي اين حيوان مي­گذارد. گفتم يابن رسول الله! غذا کم است خودتان هم با اين غذا سير نمي­شويد چرا غذا را تقسيم مي­کنيد؟ فرمود: «**إِنّی لَأَستَحییِ مِنَ اللهِ**»؛ از خدا شرم دارم که يک موجود زنده به صورت من نگاه کند و من تنهايي غذا بخورم. (مستدرک، ج 8، ص 295، بحارالانوار، ج 43، ص 352) اين حياء بالاتر از حياء قبلي است و درباره ي عملي است که گناه نيست. اگر امام خودش غذا را مي­خورد و سفره را جمع مي­کرد و به اين حيوان هم چيزي نمي­داد معصيت نبود. امام (علیه­السلام) فرمود: من حيا مي­کنم وقتي حيواني به صورت من نگاه کند، اين مکتب اسلام است. در حالي که در اين دنياي توحش در مقابل اطفال بمب گذاري می‌کنند، در مقابل جوان­ها و نوجوان­ها آن­ها را به آتش و خون مي­کشند. وقتي امام مي­فرمايد من حياء مي­کنم در حالي که يک ذي روح به صورت و چهره من نگاه می‌کند، اين حياي تقصير است. در روايت ديدم که وقتي پيامبر خدا به خانه ي فاطمه زهرا (سلام­الله­علیها) مي­آمد از فضائل اميرالمؤمنين (علیه­السلام) مي­گفت و زهرا (سلام­الله­علیها) هم از فضائل اميرالمؤمنين (علیه­السلام) مي گفت. نقل مجلس نبي اکرم و زهراي مرضيه فضائل اميرالمؤمنين (علیه­السلام) بود. مرحوم علامه اميني نقل می‌کند که يک بار پيامبر اکرم نقل فضائل نکردند و فرمودند وضو ندارم مي خواهم فضائل علي را با وضو نقل کنم. اين حيا را ببينيد، اما متاسفانه گاهي ذاکر و مداح ما چشم و ابرو و عشق و علاقه­ي اهل­بيت را آن چنان مي ستايد که انسان خجالت مي­کشد. چرا در اشعارمان حياء را در مقابل اهل­بيت رعايت نمي­کنيم؟ چه معنا دارد که ما در شعرمان به توصيف مو و زبان و چشم و ابروي زهراي مرضيه و اين گونه الفاظ بپردازيم. شما کدام روايت را پيدا مي کنيد که ائمه اين گونه به توصيف يکديگر پرداخته باشند؟

#### حياء کرامت

«**حَيَاءُ کَرَامَةٍ**»؛ حياء سوم، حياء کرامت است، نه گناهي در کار است، نه خجالت، نه معصيت و نه قبح اجتماعي؛ اما اين حياء نشانه کرامت است، مثال بزنم: اميرالمؤمنين به بازار آمد و دو پيراهن خريد، يکي پنج درهم و ديگري سه درهم. سه درهمي را آقا خودش و پنج درهمي را به قنبر داد. قنبر مي­گويد گفتم: آقا جان، شما خليفه ي مسلمانانيد، آقا فرمودند: از خدا حيا مي کنم که چيزي را که بهتر است خودم بر دارم و چيزي را که پست تر است به غلام و نوکر و فدايي ام بدهم. به اين حياء، حياء کرامت مي گويند، این‌که انسان غذاي خوب را به کسي بدهد و غذاي بد را خودش بخورد، کفش نو را بدهد و کفش کهنه را خودش بپوشد، سه شب نانش را در راه خدا بدهد و خودش گرسنه بخوابد، اين وظيفه نيست و اگر انجام ندهي حرام نيست و محاکمه نمي­شوي، اين حياء کرامت است.

#### حياء محبت

«**حَيَاءُ حُبٍّ**»؛ يک پله بالاتر آمد. حياء محبت، حياء دوستي. يعني اصلاً بحث خجالت و گناه و معصيت نيست بلکه از شدت دوستي خجالت مي­کشد. امام سجاد (علیه­السلام) در حال طواف است و عبدالملک مروان وارد مسجد الحرام می‌شود. يک نفر نزد امام سجاد (علیه­السلام) رفت و در گوشش گفت: يابن رسول الله! خليفه وارد مسجد الحرام شد فرصت خوبي است که به خليفه بگوييد فرماندار مدينه خانه­ي شما را غصب کرده است و حقتان را بگيريد. امام سجاد (علیه­السلام) تبسمي کرد و فرمود: من اينجا از خدا خجالت مي­کشم دنيا را بخواهم. شرم مي کنم که در حالت طواف حاجت دنيايي بخواهم. تو مي­گويي که در مسجد الحرام از عبدالملک مروان آزادي خانه و باغم را بگيرم؟ ابدا! به اين حياء حب مي گويند.

#### حياء هيبت

«**حَيَاءُ هَيبَةٍ**»؛ يعني عظمت الهي آن چنان در انسان نافذ بشود که وقتي نام خدا گفته می‌شود دلش بلرزد، وقتي اذان گفته می‌شود هر کاري که دارد رها کند و نماز را اقامه کند.

امام صادق (علیه­السلام) فرمودند: حياء پنج قسم است: حياء تقصير، حياء ذنب، حياء کرامت، حياء حب و حياء هيبت. بحث شرم و حياء خيلي مهم است و خيلي هم جاي بحث دارد؛ عوامل، ريشه­ها، نشانه­ها، موانع و اقسام آن که هر کدام جاي بحث مفصل دارد که آن را به صورت خلاصه بيان مي­کنیم.

چرا اين بحث ارزشمند و اين مسئله‌ی مهم در جامعه­ي ما کمرنگ شده؟ چگونه می‌شود آن را افزايش داد؟ راهش چيست؟ رسول خدا فرمود: «وقتي بنده خدا دستش را بالا مي­آورد و دعا می‌کند، خدا مي­گويد «**إِنَّي لَأَستَحیِي**»؛ من حيا مي­کنم حاجتش را برگردانم چون دست هايش را بالا آورد» (وسائل الشیعه، ج 5، ص 95؛ بحارالانوار، ج 90، ص 321). در يک روايت خوانده­ام که بنده­اي را به صحراي محشر مي­آورند که نامش نام رسول الله حضرت محمد (صلی­الله­علیه­و­آله)، است خداوند مي­فرمايند نام تو نام رسول ما بود آيا خجالت نکشيدي گناه کردي؟ من خجالت مي­کشم به خاطر اسمت تو را به سمت جهنم ببرم. من حيا مي­کنم چون نام تو نام رسول الله است. خانم! نام تو نام فاطمه زهراست. آقا نام تو نام امام حسين و اهل بيت (علیهم­السلام) است. مواظب باشيد! روايت داريم خدا مي گويد: «**لاستحيي**»؛ من شرم مي­کنم که تو را به خاطر هم اسم بودن با پيغمبر به جهنم بفرستم، آن وقت تو شرم نکردي؟! حياء نکردي؟! روايت داريم وقتي محاسن کسي سفيد می‌شود خدا مي­فرمايد: محاسنت سفيد شده، استخوان­هايت سست شده، موهايت رو به سفيدي نهاده، توانت سست شده، من از موي سفيد تو حيا مي­کنم که عذابت کنم؛ اما تو از موي سفيدت خجالت نمي­کشي که گناه و مخالفت مرا کني؟ (ینابیع الحکمه، ص 793) حياء صفت خداست. پيامبر مي­فرمايد: روز قيامت آخرين کسي را که به طرف جهنم مي­برند او دائم برمي­گردد و پشت سرش را نگاه می‌کند. نگهش مي­دارند و مي­پرسند چرا برمي­گردي؟ مي­گويد: من آدم بدي بودم گنه کار بودم اما «**ما هکذا الظَّنُّ بِک**»؛ فکر نمي­کردم خدا با من چنين معامله­اي بکند، گمان نيک به خدا داشتم. خطاب می‌شود فرشته­ها رهايش کنيد، من شرم مي­کنم، خجالت مي­کشم، حياء مي­کنم بنده­اي را که به من حسن ظن داشت عذاب کنم، به خاطر حسن ظنش او را برگردانيد. (تفسیر نمونه، ج 2، ص 245؛ ینابیع الحکمة، ص 811) خدايي که به خاطر نام پيامبر، به واسطه­ي محاسن سفيد، به واسطه­ي بالا بردن دست هنگام دعا و به خاطر حسن ظن به خدا اين گونه مي­گويد که من حياء مي­کنم که بنده­ام را عذاب کنم، چرا ما در روابطمان در گفت ­وگوهايمان و در نگاه­هايمان حياء نمي­کنيم؟ انشاءالله بیان خواهیم کرد که جاي حياء کجاست؟ حياء دست چيست؟ حياء پا چيست؟ ريشه­ي حياء چيست؟ همين را بدانيم زيربناي حجاب، پوشش، امر به معروف، نهي از منکر، تقوا و ايمان همين صفتي است که ما روي آن دست گذاشته­ايم و در يک کلام، امام صادق (علیه­السلام) فرمودند: «**لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَه**‏» (کافی، ج 2، ص 106؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 166، بحارالانوار، ج 68، ص 331). اگر در جامعه حياء کم شد، ايمان و اعتقاد و باور نيز کم می‌شود. خدايا به همه­ي ما اين صفت ارزشمند را، صفتي که در رأس همه­ی صفات انبياست عنايت بفرما!

گریز و روضه

شیخ عباس قمی (ره) در کتاب شریف "منتهی الآمال" به نقل از " عیون المعجزات" می گوید:

ام الفضل انگور رازقى را زهرآلود کرد و به نزد آن امام مظلوم آورد. وقتی حضرت از آن انگور مسموم تـنـاول نـمـود، اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر شد. در این هنگام آن ملعونه از کار خود پشیمان شد و گریه و زارى کرد، حضرت فرمود: اکنون که مرا کشتى گریه مى کنى، به خدا سوگند که به بلایى مبتلا خواهى شد که درمان نشود...، و همان شد که امام علیه السلام فرموده بود و با مرضی هلاک شد که درمان پذیر نبود و درنهایت زیانکار دنیا وآخرت گردید. مسعودى در " اثبات الوصیة" می گوید: معتصم و جعفر بن ماءمون هر دو ام فـضـل را واداشتند بر کشتن آن حضرت و جعفر بن مأمون به سزاى این امر در حال مستى به چاه افتاد و او را مرده از چاه بیرون آوردند.

این امام همام در اول سن جوانى در حالی که تنها بیست وپنج بهار از عمر شریفش گذشته بود، از آتـش کینه دشمنان از پا درآمد.شیعیان، اطراف خانه امام مظلوم خویش جمع شدند و چون معتصم درصدد بر آمده بود آنان را از تشییع جنازه آن حضرت باز دارد، شمشیرهایشان را آویخته، براى ایستادگى تا پاى مرگ، هم پیمان شده بودند...

دلم از بی کسی در التهاب است                             خدایا ناله هایم بی جواب است

کشم پا بر زمین از سوز این زهر                               نوای کام خشکم آب آب است

پیکر مطهر آن امام غریب را بعد از غسل و کفن آوردند و در مقابر قریش در پشت سر جد بزرگـوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دفن نمودند، و به حسب ظاهر"واثق باللّه" بر آن حضرت نماز خواند ولی در واقع حضرت امام على النقى علیه السلام از مدینه به طى الا رض آمد و متصدى غسل و کفن و نماز و دفن پدر بزرگوارش شد.

1. قال رسول الله (صلی­الله­علیه­وآله): «الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَفَاءُ وَ مُرُوءَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْت‏». [↑](#footnote-ref-1)